

نظریه بازی‌های زبانی ویتگنشتاین: یک نظرگاه فلسفی پست‌مدرن درباره زبان

بیت‌الله ندرلو*

چکیده

نظریه بازی‌های زبانی (the theory of language games)، محوری‌ترین بحث فلسفه متأخر لودویگ ویتگنشتاین (۱۸۸۹-۱۹۵۱)، فیلسوف اتریشی تبار انگلیسی، است. این نظریه در تقابل با نظریه تصویری زبان، که هسته فلسفه متقدم ویتگنشتاین است، بسط یافته است.

براساس نظریه تصویری، زبان صرفاً یک کارکرد دارد: تصویرگری واقعیت. ما می‌توانیم با شناخت حقیقت زبان، حقیقت جهان را دریابیم. درواقع، نظریه اخیر اساساً نماینده یک دیدگاه مدرن درباره زبان است. درمقابل، طبق نظریه بازی‌های زبانی، زبان پدیده‌ای چندبعدی است، ازاین‌رو، نمی‌توان آن را از دیدگاهی ذات‌گرایانه دریافت. درواقع، زبان پیکره‌ای از بازی‌های زبانی - کارکردهای زبانی، متفاوت است. هریک از این بازی‌های زبانی با شکلی از زندگی منطبق است. بنابراین، فهم یک بازی زبانی مستلزم شرکت در آن شکلی از زندگی است که بازی زبانی مورد نظر در بستر آن واقع می‌شود. نظریه بازی‌های زبانی اساساً یک دیدگاه فلسفی پست‌مدرن درباره زبان است. هدف ما در این مقاله تحلیل ابعاد گوناگون مدعای اخیر است.

کلیدواژه‌ها: ویتگنشتاین، نظریه بازی‌های زبانی، شکل زندگی، مدرن، پست‌مدرن، نظریه تصویری زبان، نظرگاه فلسفی.

* پژوهشگر مرکز مطالعات جامعه‌شناختی آکادمی ایران‌شناسی دانشگاه لندن (IPCSS)

b.naderlou_philosophy@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۳/۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۵/۶

مقدمه

لودویگ ویتگنشتاین، به اعتراف بسیاری از صاحب‌نظران بزرگ تاریخ فلسفه بزرگ‌ترین فیلسوف قرن بیستم است (Stroll, 2000: 250). زیرا هیچ فیلسوف دیگری به اندازه او نماینده فرازونشیب‌های زمانه خود نیست. او آینه تمام‌نمای روزگار خویش است. همچنان‌که ما در قرن بیستم شاهد تحقق، افول، و گذار از مدرنیسم هستیم. به‌همین نحو، سیر آثار و احوال ویتگنشتاین نمایانگر کامل تحقق، افول، و گذار از مدرنیسم است.

ویتگنشتاین اول و نظریه تصویری زبان

ویتگنشتاین در رساله منطقی-فلسفی نمونه‌ای کامل از یک دیدگاه فلسفی مدرن را عرضه کرده است. هسته مرکزی این نظرگاه وجودشناسی زبانی (linguistic ontology) است، که در قالب نظریه تصویری زبان (picture theory of language) که نظریه‌ای فلسفی درباره زبان است عرضه شده است. بنابر نظریه تصویری زبان، زبان شامل گزاره‌ها (proposition) است. همه گزاره‌ها را می‌توان به گزاره‌های اولیه (elementary propositions) تحلیل کرد و از همین رو ارزش آن‌ها تابع ارزش‌هایی (truth function) از گزاره‌های اولیه است؛ یعنی، صدق و کذب آن‌ها، تابعی از صدق و کذب گزاره‌های اولیه است. گزاره‌های اولیه، ترکیب‌هایی بی‌واسطه از نام‌ها (names) هستند که مستقیماً به اعیان (objects) ارجاع دارند و گزاره‌های اولیه تصویرهای منطقی امور واقع (facts) اتمی‌اند که ترکیب‌هایی بی‌واسطه از اعیان هستند. امور واقع اتمی با یکدیگر ترکیب می‌شوند و امور واقع پیچیده‌تری را تشکیل می‌دهند، که این امور واقع اخیر نیز به‌نوبه خود جهان را به‌وجود می‌آورند. بنابراین، زبان به‌نحو تابع ارزش ساختار می‌یابد و کارکرد ذاتی آن توصیف جهان است. در این جا ما مرز زبان را داریم که به‌مثابه مرز جهان است (فن، ۱۳۸۱: ۳۷-۳۸).

شاخص‌ترین وجه فلسفی مدرنیسم، باور به حضور حقیقت و توانایی یگانه خرد در کشف آن است؛ که از آن به متافیزیک حضور (the metaphysics of presence) تعبیر می‌شود (کوپر، ۱۳۸۰: ۵۱۰). ویتگنشتاین در رساله قاطعانه مدعی است که چنین حقیقتی را کشف کرده است (TLP: Preface). به باور او، ما می‌توانیم از طریق پژوهش‌های فلسفی درباره ماهیت زبان به حقیقت جهان نائل شویم. همچنان‌که خود او در رساله به چنین کاری دست زده است و حقیقت جهان را تابعی از حقیقت زبان می‌داند (TLP: 5, 6). پس بایسته است که حقیقت جهان را در آینه زبان بجوییم. حقیقت زبان همان انعکاس جهان است.

این‌جا، یکی دیگر از شاخصه‌های مدرنیسم یعنی وحدت را در نظریه تصویری بازمی‌یابیم. نهایتاً، می‌توانیم یک حقیقت محصل داشته باشیم که زبان خاستگاه اصلی آن است. حقیقت اساسی زبان همان بازنمایی (representation) است و این بازنمایی در تحلیل نهایی ساختار استعلایی جهان را نمایان می‌سازد.

این نکته نیز شایان توجه است که، ساختار نوشتاری و معنایی رساله منطقی-فلسفی نیز کاملاً منطبق با ویژگی‌های معماری مدرن است (احمدی، ۱۳۸۵: ۲۶۲). ویتگنشتاین با استفاده از کمترین و ساده‌ترین مصالح، مستحکم‌ترین بنا را برپا کرده است. متن رساله چنان است که کمتر می‌توان مطلبی خارج از چهارچوب اصلی کلام در آن یافت. زبانی زمخت و به دور از هرگونه آرایه‌های ادبی در آن به‌کار گرفته شده است. زیرا هدف اصلی نویسنده ایراد مواضع خویش به قطعی‌ترین شیوه ممکن است. به عبارت دیگر، زیبایی همان کارکرد است.

ویتگنشتاین دوم و نظریه بازی‌های زبانی

سرآغاز دوره دوم تفکر فلسفی ویتگنشتاین، نقد نظریه تصویری زبان به‌عنوان نظریه‌ای سراسر نادرست درباره زبان است (PI, I: 1-27). به باور ویتگنشتاین، دیدگاه ذات‌گرایانه رساله با واقعیت‌های زبانی موجود هیچ‌گونه انطباقی ندارد (PI, I: 107-108). به باور ویتگنشتاین دوم، زبان واقعیتی اجتماعی و در دسترس همگان است، نه جوهری که بتوان ماهیت آن را با استدلال ذهنی محض به دست آورد. زبان به‌مثابه یک کنش انسانی در یک بافت اجتماعی ماهیتی بسیار پیچیده دارد و از این رو نمی‌توان آن را طبق یک سرنمون یا الگوی ساده توضیح داد. بنابراین، توصیه ویتگنشتاین این است که «توصیف» را جانشین «توضیح» کنیم و به جای آن‌که به معانی کنش‌های زبانی بیندیشیم، کارکرد عملی آن‌ها را در متن جریان زندگی درنگریم.

نظریه تصویری زبان حاکی از ساده‌انگاری تام درباره زبان است. ماهیت زبان آن‌قدرها که رساله می‌پندارد ساده و در دسترس نیست. چنان‌که فریدریش نیچه در کتاب *انسانی*، *بیش از حد انسانی* به زیبایی هرچه تمام بیان داشته است:

زبان گستره‌ای هزارپیچ است که آدمیان را به محدودیت‌شان واقف می‌سازد. می‌توان گفت زبان به‌مثابه دهلیز تودرتوی فرهنگ است و ما، در گذرهای تاریک آن رها شده‌ایم. واژگان در این دهلیز چون اشباح، ما را دنبال می‌کنند. به همین جهت نباید زبان را با حقیقت و درستی مرتبط دانست. بدین معنا که زبان به بیان حقیقت کمکی نمی‌کند و با امور

نفس الامری سروکار ندارد، بلکه آنچه به زبان نیرو می‌بخشد، آفرینش هنری است که در سایه آرایه‌های بدیعی یعنی استعاره، مجاز، تلمیح و تمثیل رنگ‌های جذابی را در معرض دید ما قرار می‌دهد. افزون بر این روح زبان را باید زنی فریبا و افسونگر دانست که در پی فریفتن و چیرگی است. به دیگر سخن؛ زبان در پی ایجاد اثر در شنونده یا خواننده است. سخنوری [خطابه] به هیچ‌روی خود را بر زبان تحمیل نمی‌کند بلکه باید آن را یکی از توانمندی‌های زبان به‌شمار آورد. آن‌ها که به‌دنبال زبان ناب در جست‌وجو هستند راه به جایی نمی‌برند و سرانجام درخواست یافت که به‌دنبال سرایی پندارگونه بیش نیستند (به نقل از ضیمران، ۱۳۸۶: ۲۲۰-۲۲۱).

ویتگنشتاین با طرح نظریه بازی‌های زبانی در آثار متأخر خود (PI, I: 2, 8, 10, 15, 21,) آشکار کند. براساس این نظریه، زبان پیکره‌ای از بازی‌های مختلف است. به بیان دیگر، زبان کارکردهای متفاوتی دارد، تصویرگری واقعیت صرفاً یکی از بی‌شمار کارکردهای مختلف زبان محسوب می‌شود، هر یک از این بازی‌های زبانی با یک شکل زندگی (form of life) همراه است. بنابراین، فهم یک بازی زبانی مستلزم فهم یا شرکت در شکلی خاص از زندگی است که بازی زبانی مورد نظر در بافت آن واقع می‌شود.

ملاحظات درباره پست‌مدرنیته

همواره دو نگرش بارز درباره یک پدیده وجود دارد؛ نگرش ایجابی و نگرش سلبی. در مواجهه با پدیده پست‌مدرنیته نیز با چنین وضعیتی روبه‌رویم (نوذری، ۱۳۸۰؛ کهنون، ۱۳۸۵؛ فرهادپور، ۱۳۸۷؛ Butler, 2002). بدین معنا که برخی بر آن‌اند که مشروعیت پست‌مدرنیته را به‌مثابه یک ضرورت تاریخی و فلسفی اثبات کنند و آن را نه یک واکنش (reaction) بلکه یک کنش (action) درنگرند (باومن، ۱۳۸۴؛ کوپر، ۱۳۸۰). درمقابل این رهیافت، برخی دیگر کوشیده‌اند تا پست‌مدرنیته را یک بیراهه در مسیر تاریخ، یک واکنش سطحی در برابر دستاوردهای مدرنیته و ظهور دوباره سوفسطایی‌گری و نسبی‌گرایی ترسیم کنند (هابرماس، ۱۳۸۰؛ فرهادپور، ۱۳۸۷).

ما براساس راهبرد روش‌شناختی خویش طریق ایجاب را خواهیم پیمود. اگرچه مقابله دو رهیافت اخیر درباره پست‌مدرنیته به‌نظر بسیار راهگشا می‌نماید، بااین‌حال، این نکته شایان ذکر است که این کار مجال بسیار فراخ‌تر از نوشته حاضر می‌طلبد. با وجود این، در خلال بحث به دیدگاه‌های سلبی نیز اشاراتی خواهیم کرد.

همیشه هنر نخستین جلوه‌گاه تحولات ژرف در تاریخ بشری بوده است. از این رو، بایسته است تا نخستین ردپاهای پست‌مدرنیته را در قلمرو هنر بجوییم. معماری نخستین تجلی‌گاه تغییرات بنیادین در دنیای مدرن بوده است.

اساسی‌ترین مبانی معماری مدرن عبارت بودند از این‌که:

بنا را به ساده‌ترین عناصر تقلیل دهیم، موجودیت فضایی بنا را متمرکز بر هسته‌ای اصلی کنیم، با رسیدن به ساده‌ترین شکل‌ها، یک‌دستی تمام اجزای بنا را بنیان گذاریم، از تزئینات، و کاربرد حتی یک فرم زاید بپرهیزیم، موارد زاید دیداری و نمایشی را حذف کنیم. خلاصه، بکوشیم تا به شکل‌هایی برسیم که کارکرد اصلی بنا را نمایش دهند و تضمین کنند. حکم اصلی، که گاه به شکل‌های گوناگون بیان می‌شد، این بود: زیبایی همان کارکرد است. زیبایی چیزی افزونه نیست، یعنی چیزی اضافه بر کارکرد نیست. گرایش به ساده‌گرایی، همواره در ذات خود کارکردگراست. هرگونه تزئین، به این دلیل که "به درد نمی‌خورد" یعنی دارای نقش ویژه‌ای نیست، باید حذف شود. اساس ایجاز، رسیدن به کمترین مادهٔ بیانی برای فهماندن بهتر پیام است (احمدی، ۱۳۸۵: ۲۶۲).

نخستین و مهم‌ترین دغدغهٔ معماری مدرن درجهٔ استحکام و کارآیی بناست. بنایی باارزش است که بیشترین راحتی را نصیب کاربرانش کند. هیچ رمز [نماد] یا معنای خاصی نباید در پیکرهٔ بنا به کار برده شود. بدین معنا که، از نظرگاه معماری مدرن بنا یک کل خودبسنده (self-contained totality) است، که دارای یک ماهیت تام و تمام است؛ یعنی مخاطب هیچ جایگاهی در تعیین حدود و ثغور معنایی بنا ندارد. وظیفهٔ هنرمند یاری بشر در مسیر بهبود معیشت جسمانی و روانی است. هنر نباید کارآیی (usefulness) را قربانی زیبایی و معنا کند.

معماری پست‌مدرن نقد کل‌گرایی (holism) معماری مدرن را سرآغاز کار خویش قرار داد. از دیدگاه معماری پست‌مدرن بنا را نمی‌توان در قالب یک ماهیت از پیش تعیین‌شده زندانی کرد. ماهیت بنا در فرایند قصدیت‌های (intentionality) مختلف سوژه‌های مختلف به آن ساخته می‌شود و هیچ‌گاه پایانی برای این فرایند اخیر قصدیت‌ها متصور نیست. معماری مدرن از ترس این بی‌پایانی معنا، تصویری نادرست از پایان و کمال آفرید و به‌همین دلیل حتی کوچک‌ترین عنصر تزئینی را که خدشه‌ای به این ایده وارد می‌آورد، کنار گذاشت. [بنابراین دلالت نابی که معماری مدرن شوریدهٔ آن بود بیش از یک توهم نمی‌تواند باشد]. به این دلیل ساده که هیچ‌گاه نمی‌توان گفت به موقعیتی رسیده‌ایم که دیگر هیچ

دلالت ضمنی وجود ندارد و آنچه هست یک معنای روشن و مشخص است ... در یک بنا که همه چیزش به حد افراط ساده شده و تنها نمایانگر کارکردهاست، تقابل‌ها از میان نمی‌روند، فقط به نمایش در نمی‌آیند. کار معماری ایجاد ارتباط است، میان مکان زیست و انسان، و میان انسان با انسان. عناصر معماری پست‌مدرن از منش ارتباطی معماری، و در واقع از شیوه تازه ارتباط افراد سرچشمه می‌گیرند. همان منشی که در معماری مدرن انکار می‌شود. نکته مهم‌تر این است که عناصر بنا و نتیجه کار در برابر تفسیرهای متفاوت قرار می‌گیرند، و همواره بنا به ادراکی تازه از آن «بازی زبانی» که خود در درونش شکل گرفته‌اند تأویل و مطرح می‌شوند.

معماری پست‌مدرن بر اساس تنوع (diversity)، دگرگونی (variation) و تفاوت (difference) ایجاد می‌شود. اساس آن جدایی شکل از کارکرد است. "استفاده از تزیینات"، که در این معماری رایج است، در معماری مدرن گناهی نابخشودنی است. در معماری پست‌مدرن یک ذهن آفریننده، یا آنچه لوکوربوزیه "آفرینش ناب ذهن" می‌خواند، جای خود را به نسبت متقابل معمار - استفاده‌کننده از بنا می‌دهد. در معماری مدرن یک معمار کاری می‌کند سخت حرفه‌ای، دقیق و تکنیکی، اما در معماری پست‌مدرن، معمار نمی‌تواند بدون ارتباط دائمی با استفاده‌کنندگان از بنا، کار کند. او کارکرد بنا را "حدس نمی‌زند"، بلکه مدام در عمل با آن رویاروست. او به شکل تجربیدی عنوان کارکرد نمی‌دهد، بلکه بر اساس نیازهایی انسانی طرح خود را دگرگون می‌کند، و از این رو در مرحله نهایی بنای او فقط پاسخ‌گوی نیازها نیست، بلکه آفریننده نیازهایی تازه، و بیانگر ضرورت ارتباط‌های انسانی جدید است (همان: ۲۶۳ - ۲۶۴).

در سده‌های هفدهم و هجدهم نیروی شتابدار در پس نگاهی تازه به دنیا انباشته شده بود که سرانجام به خلق دنیایی جدید انجامید. دنیای مدرن دنیای صنعت و کسب‌وکار، شهرها و اندیشه جهان‌وطنی (cosmopolitanism) و رواج جمهوری خواهی بود، دنیایی که در آن آهنگ زندگی، هرچه بیشتر، از زیر حکم طبیعت خارج می‌شد و به زیر حکم ماشین می‌رفت، دنیایی که در آن شهرها به مأوای بیگانگان اهل عملی تبدیل می‌شدند که جماعت‌های محلی خود را ترک گفته‌اند، دنیایی که در آن دیگر نه والدین و شاهزادگان و کلیساها بلکه مطبوعات و آزمایشگاه‌ها و خیابان‌ها تولیدکننده باورها و اعتقادات بودند و این سرآغاز روند تغییر پرشتابی بود که در آن شیوه‌های زندگی، که طی هزاران سال تغییر چندانی نکرده بود، به ناگاه زیر و رو شد (کِهون، ۱۳۸۵: ۲۷).

تمامی تحولاتی که در دو قرن یادشده رخ داد به ظهور دوران جدیدی در تاریخ بشر

انجامید: مدرنیته. مدرنیته طبیعت را به قوانین طبیعت تبدیل کرد، یعنی آن را چیزی «قابل شناخت»، یعنی خالی از هرگونه رمز و رازی دانست، که هرچه هم این شناخت دشوار باشد، سرانجام «ممکن» است. مهم‌تر از آن، مدرنیته خود را «موردی شناختی» یا «ایدئولوژی کشف و دانستن» معرفی کرد، جست‌وجوی نهایت سعادت آدمی روی زمین، و کشف آزادی همچون خودآگاهی (self-consciousness) انسانی. اصل مدرنیته، آن‌سان که هگل طرح کرد، این است: در تلاش برای سلطه بر طبیعت (روح عینی) خود را می‌شناسیم (خودآگاهی روح - ذهنی). مدافعان مدرنیته اعلام می‌دارند که نوشتن و امروزی‌کاری علم، تکنولوژی، و آموزش است: مطلوب است و جسورانه، رویکردی است جهت گذشتن از کودکی و پذیرش مسئولیت. این نتیجه علم، تکنولوژی و آموزش، در ساحت سیاسی ضرورت «دموکراسی سیاسی» را، یعنی سازماندهی قدرت براساس خرد را پیش می‌کشد. مدافعان مدرنیته به تأکید می‌گویند که میان مدرنیته، خردباوری (rationalism) و دموکراسی رابطه‌ای ناگسستگی وجود دارد (احمدی، ۱۳۸۵: ۱۱-۱۲).

شاید هیچ‌گاه هگل تصور نمی‌کرد که مسیری را که او با آن سختی سیزیف‌وار تا قله عقلانیت پیموده بود، تاریخ با سرعتی نامتصور ترک گوید. قرن بیستم با تمامی زرق و برق‌هایش لقب تاریک‌ترین قرن تاریخ بشر را به خود اختصاص داد. در هیچ قرنی بشریت چنین دستاویز هوس‌های کور نشده بود. بشریت در مسلخ تکنولوژی به صلیب کشیده شد. کشتارهای دسته‌جمعی، نسل‌کشی، بردگی، و استثمار به شیوه‌ای بسیار مدرن، همه و همه به‌عنوان دستاوردهای دنیای مدرن در این قرن به‌ظهور رسیدند. هر روز شیوه‌ای نو برای کشتار، هر روز شیوه‌ای نو برای استثمار، هر روز شیوه‌ای نو برای بردگی، و شگفت آن‌که همه این‌ها برای بهبودی وضعیت جسمانی و روانی بشریت بود. اثمار بهشت ناسوتی پیامبران مدرنیته، بمب‌های میکروبی و شیمیایی، و انهارشان جوی‌های روان خون بر زمین بود.

همه این حوادث خاستگاه بحرانی عظیم گردید. از دل این بحران نگاهی نو و از پس آن دورانی نو سربرآورد: پست‌مدرنیته.

گفتارهای انتزاعی جملگی از زیست جهان و سنت‌های مردمی نهفته در آن تغذیه می‌کنند، به بیان ساده‌تر، آن‌ها زالوها و انگل‌های زندگی واقعی آدمیان واقعی‌اند. اگر روزی تمامی این سنت‌ها زیر فشار نیروهای انتزاعی منبعث از سیاست و اقتصاد محو و نابود شوند و کل زیست جهان در نهادهای مبتنی بر بازار و بوروکراسی ادغام شود، خود نظام سلطه دچار

بحران خواهد شد. براین اساس، می‌توان گفت علت اصلی رواج پست‌مدرنیسم در روزگار ما چیزی نبوده است مگر واکنش نظام سرمایه‌داری و بوروکراتیک به آثار و نشانه‌های وقوع چنین بحرانی در چند دهه پس از جنگ جهانی دوم (فرهادپور، ۱۳۸۷: ۳۳۲).

البته نباید تصور کرد که دوران پست‌مدرن صرفاً ماهیتی تبعی و واکنشی داشته است. مآلاً هرگونه پدیده‌ای مسبوق به شرایطی است، اعم از شرایط معرفتی یا عینی، که در نسبت با آن شرایط ماهیتی تبعی به خود می‌گیرد. ولی این امر نافی استقلال ماهوی پدیده مورد نظر نیست. نخستین گام در مواجهه با هر پدیده‌ای پذیرش وجودشناختی آن پدیده است. بدین معنا که نباید به طریقی کورکورانه وجود آن را منکر شد. چنین مواجهه‌ای با هر پدیده‌ای از هر نوع که باشد حاکی از جمود عقلی و جزم‌گرایی (dogmatism) است. در رابطه با پدیده پست‌مدرنیته، گاه شاهد چنین دیدگاه‌های سخیفی هستیم. بسیاری مدرنیته را آرمانی‌ترین دوران تاریخ بشری می‌دانند و هر حادثه‌ای، اعم از عینی و ذهنی، را که در ظرف آن نمی‌گنجد بیراهه‌ای در تاریخ بشری ارزیابی می‌کنند (مردیها: ۱۳۸۰). بنابراین، شایسته‌ترین کار آن است که آغاز دوران نوینی را در تاریخ بشری بپذیریم. تاریخ هیچ‌گاه در لحظه‌ای منجمد نگشته است. مدرنیته لحظه‌ای از آن بوده است و پست‌مدرنیته لحظه‌ای دیگر در همان جریان.

گرایش غالب در ترسیم جغرافیای مفهومی ذهنیت پست‌مدرن، تلاش برای ارائه تصویری ویرانگرانه و سلبی از آن است. اما باید پرسید، ذهن پست‌مدرن به چه معنایی ذهنی ویرانگر بوده است؟ زیگمونت باومن (Zygmunt Bauman)، فیلسوف و جامعه‌شناس معاصر آلمانی، در ۱۹۲۵ پاسخ بسیار دقیق و ژرفی به این پرسش داده است:

ذهن پست‌مدرن ... نه نوعی "ویرانی ویرانگر" بلکه نوعی "ویرانی سازنده" است، سازندگی‌ای که همواره بدان مشغول بوده است. کار ذهن پست‌مدرن به نوعی به عملیات پاک‌سازی شبیه بوده است. ذهن پست‌مدرن هم‌زمان با انکار آنچه حقیقت انگاشته می‌شود، و ملغاساختن همه صور متحجر و پذیرفته‌شده گذشته و حال و آینده آن، پرده از حقیقت بکر و اصیل برمی‌دارد، حقیقتی که با خودنمایی‌های مدرن، معیوب و تحریف شده بود. حتی از این هم بیشتر: ویرانگری، "حقیقت حقیقت" را عیان می‌سازد، حقیقتی که در نفس وجود سکنی می‌گزیند نه در خشونت‌هایی که نثارش می‌کنند؛ حقیقتی که زیر سلطه خرد قانون‌گذار به آن خیانت شده است. حقیقت واقعی از پیش همان‌جا حضور داشته است، پیش از آن‌که کار شاق بنا ساختنش آغاز شده باشد، این حقیقت دوباره در همان زمینی جای می‌گیرد که ساخته‌های استادانه پیشین در آن برپا شده‌اند تا به‌ظاهر آن را نمایان سازند اما در واقع نهان و سرکوبش کنند (باومن، ۱۳۸۴: ۱۱).

ذهن پست‌مدرن می‌کوشد تا پوسته‌های پوشالی را، از هر نوع که باشد، کنار زده تا هسته حقیقت هویدا گردد. از این‌روست که ذهن پست‌مدرن گاه دیوانگی را می‌ستاید تا پوشالی بودن خردی را نشان دهد که داعیه حقیقت دارد و گاه نوشته‌هایش را خط‌خطی می‌کند تا نظمی نو بیافریند (دریفوس و رابینو، ۱۳۸۲؛ ضیمران، ۱۳۸۶).

روی هم‌رفته می‌توان گفت که پست‌مدرنیته چیزی را به جهان بازپس می‌دهد که مدرنیته از آن دور کرده بود؛ می‌توان پست‌مدرنیته را "افسون‌شدگی" مجددی دانست که مدرنیته به سختی کوشیده بود از آن "افسون‌زدایی" کند. همین خدعه و نیرنگ مدرن است که باطل شده، و همین نخوت و تفرعن خرد قانون‌گذار است که برملا گشته، و محکوم و رسوا شده است. همین نیرنگ و همین خرد، یعنی خرد نیرنگ‌باز است که در دادگاه پست‌مدرنیته گناهکار شناخته می‌شود (باومن، ۱۳۸۴: ۱۲).

افسون‌زدایی از انسان، همچون افسون‌زدایی از کل جهان، از تلاقی گرایش به طراحی و راهبرد عقلانیت ابزاری نشئت می‌گرفت. دستاورد این تلاقی، جهانی بود که بین فاعل بااراده و مفعول بی‌اراده به دو پاره تقسیم می‌شد؛ بین کنشگران برخوردار که اراده آن‌ها به حساب می‌آمد و باقی جهان، که اراده‌شان اهمیتی نداشت یا انکار می‌شد یا نادیده گرفته می‌شد. علیه همین جهان افسون‌زدایی شده است که افسون‌شدگی مجدد پست‌مدرن به پا خاسته است. شاید در این‌جا کسی بگوید که پست‌مدرنیته صرفاً بازگشتی است به دنیای رازآلود پیش از مدرنیته، نه لحظه‌ای نو در جریان تاریخ بشریت! آیا پست‌مدرنیته صرفاً به معنای اعاده ارزش‌های دنیای کهن بوده است؟! به‌رغم این‌که بسیاری کسانانی که چنین فهمی از دوران پست‌مدرن را موجه می‌دانند، حقیقت چیز دیگری است. اساساً عناصر معرفتی و عینی دوران پست‌مدرن هم با دنیای مدرن و هم با دنیای کهن در تضاد است. تفاوت مسیر دنیای کهن با دنیای مدرن تنها در تفاوت جهت سیر آن‌هاست. هر دو برآن‌اند تا بشریت را به مقصدی معهود رهنمون شوند، و بدیهی است که پیمودن هر مسیری لوازمی خاص می‌طلبد. درحالی‌که «برهوت» دنیای پست‌مدرن را نه مقصدی است نه قافله‌سالاری (واتیمو، ۱۳۸۶: ۱۰)، که اشاره‌ای است به این جمله نیچه که: "Die Wüste wächst: weh dem, der Wüsten birg"! برهوت را کتمان کند (همان).

پست‌مدرنیسم نوعاً این مضامین را مورد نقادی قرار می‌دهد: حضور یا حاضربودن [در مقابل بازنمایی]، منشأ [در مقابل پدیده‌ها]، وحدت [در مقابل کثرت]، و تعالی

هنجارها [در مقابل درونی بودن آن‌ها]. پست‌مدرنیسم به‌نوعی تحلیلی از پدیده‌ها از طریق غیریت‌سازنده (constitutive otherness) پیش می‌نهد.

پست‌مدرنیسم منکر چیزی «بی‌واسطه حاضر» و از این‌رو مستقل از نشانه‌ها، زبان، تعبیر، توافق نداشتن، و غیره است. نقد حضور گاه در این گفته بیان می‌شود که «چیزی خارج از متن وجود ندارد» و این لزوماً به آن معنا نیست که جهانی واقعی وجود ندارد، بلکه به این معناست که ما با مصداق‌های واقعی فقط از طریق متن‌ها، بازنمایی‌ها، و واسطه‌ها مواجه می‌شویم. ما هرگز نمی‌توانیم چیزی مستقل از هر گفته بگوییم. پست‌مدرنیسم منکر بازگشت، به‌دست‌آوردن مجدد، یا حتی بازنمایی منشأ، سرچشمه یا هر واقعیت عمیق‌تری پشت پدیده است و درباره آن شک می‌کند یا حتی وجود آن را انکار می‌کند. به‌معنایی پست‌مدرنیسم عملاً سطحی است، نه به این معنا که از تحلیل دقیق اجتناب می‌کند، بلکه از این جهت که به سطح چیزها و پدیده‌ها می‌نگرد و خود را محتاج ارجاع به چیزی عمیق‌تر و بنیادی‌تر نمی‌داند. پست‌مدرنیسم می‌کوشد تقریباً در همه انواع فعالیت فکری نشان دهد که آنچه دیگران آن را یک واحد، یک وجود، یا مفهوم منفرد، و تام پنداشته‌اند یک کثرت است. هر چیز به‌وسیله رابطه با چیزهای دیگر ساخته شده است، از این‌رو، هیچ چیز ساده، بی‌واسطه یا تماماً حاضر نیست و هیچ تحلیلی از چیزی نمی‌تواند کامل و نهایی باشد. انکار تعالی هنجارها برای پست‌مدرنیسم جنبه‌ای قاطع و تعیین‌کننده دارد. هنجارهایی همچون حقیقت، خوبی، زیبایی، و عقلانیت دیگر مستقل از فرایندهایی که این هنجارها بر آن‌ها حکومت یا درباره آن‌ها داوری می‌کنند نیست، بلکه محصولاتی از این فرایندها و ذاتی در آن‌ها هستند. این به آن معنا نیست که پست‌مدرنیست‌ها نمی‌توانند ادعاهای هنجاری خود را مطرح کنند، بلکه به این معناست که آن‌ها به‌صورتی از تحلیل انتقادی آزاد عمل می‌دهند که در همه ادعاهای هنجاری، از جمله ادعاهای خودشان، شک روا می‌دارد و نهایتاً این‌که غیریت‌سازنده، به‌عنوان استراتژی شاخصی برای بسیاری از صور پست‌مدرنیسم، بدین معناست که هرآنچه واحدی فرهنگی به‌نظر می‌رسد، ابناء بشر، واژه‌ها، معانی، ایده‌ها، نظام‌های فلسفی، سازمان‌های اجتماعی، وحدت ظاهری خود را فقط از طریق روندی فعال از طرد، تقابل، و سلسله‌مراتبی شدن حفظ می‌کنند. به‌بیان‌دیگر، این حاشیه‌ها هستند که متن را می‌سازند. واحدهای آشکار از طریق سرکوب وابستگی و رابطه‌شان با واحدهای دیگر ساخته می‌شوند. در نتیجه تحلیل‌گر مطلع به عناصر ظاهراً مطرود و «به حاشیه رانده‌شده» هر نظام یا متنی توجه می‌کند. هر متنی مبتنی است بر نوعی طرد یا سرکوب، زیرا به خودش

دروغ می‌گوید و وقتی به‌دقت خوانده می‌شود پیام خودش را نقض می‌کند. همین که از غیریت‌سازنده در متن مطلع شدیم می‌بینیم که خود متن، به‌رغم نیاتش، ما را از وابستگی مضمون ممتاز به عنصر حاشیه‌ای آگاه می‌کند. عنصر سرکوب‌شده نهایتاً برمی‌گردد تا ذهن ما را مکرراً به خود جلب کند (کِهون، ۱۳۸۵: ۱۴-۱۷؛ بشیریه، ۱۳۸۳: ۳۰۱-۳۰۴؛ کوپر، ۱۳۸۰: ۴۹۶-۵۰۶).

نتیجه‌گیری

بعد از طرح این مقدمات، شایسته است که به طرح و بررسی مدعای اصلی این مقاله بپردازیم. مدعای ما این است که نظریه بازی‌های زبانی یک دیدگاه فلسفی پست‌مدرن درباره زبان است. از این رو بایسته است که در این جا پرسید که نظریه مورد نظر به چه معنایی یک دیدگاه فلسفی پست‌مدرن درباره زبان است؟

نخست آن که نظریه بازی‌های زبانی یک نظرگاه فلسفی درباره زبان است. بدین معنا که، ویتگنشتاین در مقام یک فیلسوف، پدیده زبان را مورد پژوهش قرار داده است، نه در مقام یک زبان‌شناس. اساساً هیچ‌یک از پژوهش‌های ویتگنشتاین، اعم از پژوهش‌های متقدم و متأخر، ماهیتی زبان‌شناختی ندارند. به بیان دیگر، پژوهش‌های ویتگنشتاین درباره زبان، معطوف به شناختی درجه دوم درباره زبان است. اساساً پرسش‌های ویتگنشتاین درباره زبان، پرسش‌هایی وجودی هستند، نه پرسش‌هایی فنی. پژوهش‌های فلسفی در هر دوره‌ای در قالب گفتمان غالب آن دوره مطرح می‌شوند. گفتمان غالب قرن بیستم، گفتمان «زبانی» است و از این رو، ویتگنشتاین پژوهش‌های خود را از دریچه گفتمان زبانی مورد بررسی قرار داده است. در نتیجه، نکته‌ای که در این جا حائز اهمیت زیادی است، و ما باید روی آن تأمل کنیم، این است که ویتگنشتاین در پی آن نیست تا حقیقتی بکر را درباره ساختار و کارکرد زبان عرضه کند؛ بلکه او در پی آن است تا از دریچه پژوهش‌های زبانی خود، به شهوداتی درباره حقیقت دست یابد. به بیان دیگر، پژوهش‌های زبانی ویتگنشتاین، مجموعه‌ای است از تکنیک‌های فلسفی خاص برای دریافت حقیقت امور (Savikey, 1999).

یکی از ویژگی‌های عمده پست‌مدرنیسم، غیاب حقیقت (the absence of truth)، یا بحران معنا (meaning crisis)، است. نظریه بازی‌های زبانی، به بهترین وجه ممکن، منعکس‌کننده این ویژگی است. باور به تعیین‌نداشتن معنا (indeterminacy of meaning)، یکی از مؤلفه‌های اساسی این نظریه محسوب می‌شود.

متن پهنه بازی‌های زبانی بی‌شمار است. معنا در این بازی‌ها نقش سازنده‌ای ندارد، قاعده‌ای است که هر بازی ارائه می‌کند، یا نتیجه‌ای است. یک بازی متن آن است که مؤلف خواسته و پیش‌کشیده، بازی دیگر آن است که مخاطبی مطرح می‌کند، بازی سوم را مخاطب سوم پیش می‌کشد که نیتی فرضی را به مؤلف نسبت می‌دهد و ... نه بازی مؤلف به معنا می‌رسد ... و نه بازی متن به معنا می‌رسد. نه بازی مخاطب، و نه هیچ بازی دیگری. هر بازی قاعده‌ای دارد و معنایی، اما نباید آن معنا را جدی گرفت، و نباید به آن بسنده کرد. نباید آن را به‌راستی معنا پنداشت. مفاهیمی که به‌کار می‌گیریم، در پیکر نشانه‌های زبان‌شناسانه بیان می‌شوند، اما از آن‌جا که زبان‌مان شفاف نیست، و چون مرز دنیایمان را زبان تعیین کرده است، دانستی نیستند. نه آن مرز دنیای ما شناختنی است، نه پهنه دنیای مفهومی، شناختی و زبانی ما. ما فقط می‌توانیم با مفاهیم و زبان بازی کنیم و معناها را بسازیم. اما نباید آن‌ها را آن‌قدر جدی بگیریم که ادعای شناخت کنیم (احمدی، ۱۳۸۵: ۲۷۲).

همچنین غیریت سازنده (constitutive otherness)، به‌عنوان یکی از عناصر اصلی قوام‌بخش پست‌مدرنیسم، نیز حضوری پررنگ در نظریه بازی‌های زبانی دارد. تصور زبان به‌عنوان یک «کاربست اجتماعی» (social practice) و ملازمت آن با اشکال زندگی کاملاً مؤید این واقعیت است. ویتگنشتاین در پژوهش‌های فلسفی بر این باور است که «تصور زبان به‌معنای تصور شکلی از زندگی است» (PI, I: 19). این ایده اخیر حاکی از آن است که «زبان در افق پرمعنای رفتار غیرزبانی ریشه دارد ... همان‌طور که اصطلاح «بازی زبانی» به‌منظور برانگیختن تصور زبان در عمل در ضمن فعالیت‌های غیرزبانی گویندگان زبان است، همان‌گونه نیز اصطلاح «شکل زندگی» به قصد آن به‌کار می‌رود تا این تصور را برانگیزد که زبان و مبادله زبانی ریشه در زندگی مشخصاً ساختارمند گروه‌های فعال انسانی دارد. آن مفهوم زندگی که در این‌جا مورد استفاده ویتگنشتاین است نه به‌معنای حیات زیستی است و نه به‌معنای تصور غیرتاریخی از حیات انواع خاص. این تصور از شکل زندگی در مورد گروه‌های تاریخی افرادی صادق است که در جامعه به‌واسطه رشته‌ای از فعالیت‌های زبانی مشترک به هم پیوسته‌اند. مبنای این فعالیت‌ها نیازها و قابلیت‌های زیستی است، اما تا آن‌جا که تحت تأثیر رشته ظریف بازی‌های زبانی به‌لحاظ تاریخی خاص تغییر شکل می‌یابند، شکل انسانی زندگی ما (به جای آن‌که زیستی باشد) اساساً ماهیتی فرهنگی دارد. فهمیدن یا سهیم‌شدن در شکل زندگی گروهی از موجودات انسانی خاص به‌معنی تسلط‌یافتن یا به‌فهم بازی‌های زبانی ظریفی دست‌یافتن است که لازمه فعالیت‌های خاص آن شکل زندگی است. پیوند حیاتی بین زبان و نظام پیچیده کارهای عملی و فعالیت‌هایی

که اسباب ارتباط جامعه است همان پیوندی است که مورد نظر ویتگنشتاین از تأکید بر مفهوم «شکل زندگی» است (مک‌گین، ۱۳۸۴: ۷۹).

یکی دیگر از وجوه پست‌مدرنیسم، نقد منشأ و به‌جای آن عطف توجه به پدیده‌هاست، به‌بیان‌دیگر عزل نظر از عمق و توجه به سطح یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های نظریه‌های بازی‌های زبانی تأکید بر امر روزمره (the everyday) است (PI, I: 94). همچنین نفی تبیین (description) و در عوض تأکید بر توصیف (explanation) به‌مثابه یگانه روش درست در فلسفه نیز در همین راستاست. «فلسفه فقط همه‌چیز را پیش روی ما قرار می‌دهد، و نه چیزی را تبیین می‌کند و نه چیزی را استنتاج می‌کند، چون همه‌چیز در معرض دید است چیزی برای تبیین نمی‌ماند» (PI, I: 126). البته وسوسه فرارفتن از امر روزمره همیشه گریبان‌گیر ماست. «این‌جا انگار دشوار است که سرهای خود را بالا نگه داریم تا دریابیم که باید پی موضوع‌های اندیشه روزمره خودمان را بگیریم، و نباید به بیراهه رویم و خیال کنیم که باید ظرافت‌های فوق‌العاده‌ای را توصیف کنیم، که به نوبه خود نهایتاً با ابزاری که در اختیار داریم از توصیف آن‌ها ناتوانیم. حس می‌کنیم که گویی باید با انگشت‌های خود یک تار عنکبوت پاره‌شده را ترمیم کنیم» (PI, I: 106). طرح بازی‌های زبانی بسیار ساده و توجه‌دادن به واقعیت‌های زبانی ملموس در آثار متأخر ویتگنشتاین با هدف اصلاح همین تصور نادرست انجام گرفته است.

بالاخره این‌که پست‌مدرنیسم در تقابل با تأکید مدرنیسم بر کل‌گرایی (holism)، ناحیه‌گرا (regionalistic) است. همین ویژگی اخیر نیز در نظریه بازی‌های زبانی حضور دارد. ماهیت اساساً پراگماتیستی این نظریه نیز کاملاً در همین ناحیه‌گرایی نهفته در آن ریشه دارد. براساس این نظریه، دریافت زبان به‌عنوان یک کل امری کاملاً نامیسر است. ناگفته پیداست که ما تنها در تعداد محدودی از بازی‌های زبانی تشکیل‌دهنده زبان‌مان انبازیم و این بازی‌های زبانی، منطبق با اشکالی از زندگی است که ما در آن‌ها حضوری فعال داریم. بنابراین، ما به‌اندازه وسعت حضورمان در اشکال مختلف زندگی از ماهیت زبان آگاهیم و از آن‌جا که وسعت این حضورها بالضروره محدود است، دریافت ما از زبان نیز به همان اندازه محدود به ناحیه‌ای خاص از آن است، که منطبق با گستره حضور ما در اشکال زندگی موجود است.

منابع

احمدی، بابک (۱۳۸۵). *مدرنیته و اندیشه انتقادی*، تهران: نشر مرکز.

۱۰۰ نظریه‌بازی‌های زبانی ویتگنشتاین: یک نظرگاه فلسفی ...

- باومن، زیگمونت (۱۳۸۴). *اشارات‌های پست‌مدرنیته*، ترجمه حسن جاوشیان، تهران: ققنوس.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۳). *تاریخ اندیشه‌های سیاسی: لیبرالیسم و محافظه‌کاری*، تهران: نشر نی.
- دریفوس، هیوبرت و پل رابینو (۱۳۸۲). *میشل فوکو: فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- ضمیران، محمد (۱۳۸۶). *ژاک دریدا و متافیزیک حضور*، تهران: هرمس.
- فرهادپور، مراد (۱۳۸۷). *عقل افسرده: تأملاتی در باب تفکر مدرن*، تهران: طرح نو.
- فن، ک. ت. (۱۳۸۱). *مفهوم فلسفه نزد ویتگنشتاین*، ترجمه کامران قره‌گوزلی، تهران: نشر مرکز.
- کهون، لارنس (۱۳۸۵). *از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم*، ویراسته عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.
- کوپر، دیوید بی. (۱۳۸۰). «پست‌مدرنیسم و چالش‌های فلسفی معاصر»، *پست‌مدرنیته و پست‌مدرنیسم: تعاریف، نظریه‌ها و کاربردها*، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران: نقش جهان.
- مردیها، سیدمرتضی (۱۳۸۰). *دفاع از عقلانیت*، تهران: نقش و نگار.
- مک‌گین، ماری (۱۳۸۴). *ویتگنشتاین و پژوهش‌های فلسفی*، ترجمه ایرج قانونی، تهران: نشر نی.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۰). *مدرنیته و مدرنیسم: سیاست، فرهنگ و نظریه اجتماعی*، تهران: نقش جهان.
- هابرماس، یورگن (۱۳۸۰). «مدرنیته پروژه‌های ناتمام»، *مدرنیته، فرهنگ و نظریه اجتماعی*، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران: نقش جهان.
- واتیمو، جانی (۱۳۸۶). *پایان مدرنیته*، ترجمه منوچهر اسدی، تهران: نشر پرسش.
- ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۷۹). *رساله منطقی-فلسفی*، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب‌سلطانی، تهران: امیرکبیر.
- ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۸۰). *پژوهش‌های فلسفی*، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.
- ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۸۵). *کتاب‌های آبی و قهوه‌ای: تمهیدات «پژوهش‌های فلسفی»*، ترجمه ایرج قانونی، تهران: نشر نی.

- Anscombe, G. E. M. (1998). *The Collected Works of Wittgenstein*, Oxford: Blackwell Publishers.
- Butler, Christopher (2002). *Postmodernism: A Very Short Introduction*, New York: Oxford University Press.
- Savikey, Beth (1999). *Wittgenstein's Art of Investigation*, London and New York: Routledge.
- Stroll, Avrum (2000). *Twentieth Century Analytic Philosophy*, New York: Columbia University Press.
- Wittgenstein, Ludwig (1998). *Notebooks 1914-1916*, Oxford: Basil Blackwell.
- Wittgenstein, Ludwig (1998). *The Blue and Brown Books: Preliminary Studies For The Philosophical Investigations*, Oxford: Blackwell Publishers.
- Wittgenstein, Ludwig (1999). *Philosophical Investigations*, Oxford: Blackwell Publishers.
- Wittgenstein, Ludwig (2001). *Tractatus Logico-Philosophical*, London and New York: Routledge.